

که در بر کند بر و نندی و باد نر با چنان نندی و
 سیر کنی نه بندارم از خاک از آنتنی جو کردن
 کشد آتش ملولنگ به بیچارگی تن بسداحت خاک
 جوان سرفزاری نمود این مکی از آن دیوگر دنداد
 در خاک بیلقان بر سیدم بعبادی کفتم از تربیت
 از جمل پاک کن **س** کفتاب و جو خاک تحمل کن
 ای فقیه یا هر چه خوانده هم در زبر خاک کن
 بدخوی در دست دشمنی گرفتار است
 که هر جا که رود از جنگ عقوبت او خلاص نیاید
 اگر ز دست بلا برنگرد و در بدخوی
 ز دست حوی بد خویش در بلا باشد
 چون بینی که در سیاه دشمن خلاف و تفرقه افتد
 تو جمع باش و اگر متفق و جمعند از بریتانی اندیشه
 کن بر و باد و ستان آسوده بنشین
 چو بینی در میان دشمنان جنگ اگر سنی که جمله
 هم زبانه کمانزه کن و بر باره بر سنگ
 دشمن چون از هم چلفتی در ماند سلسله دوستی

بجانباز

بجنبانند آنکه بدوستی کارها کند که هیچ دشمن نتواند
 کردن سر مار بدست دشمن بگوب که از
 احدی الحظین خالی نباشد اگر این غالب آمد
 مار کشی و اگر آن از دشمن سستی بر و ز جو که
 این شوز حصم ضعیف که مغرور بر اراد خود دل
 ز جان برداشت خبری را که دانی که دل
 بیازارد تو خاموش باش تا دیگری آرد
 بسلامزده بهار بسیار خبر بد به بوم و زاج گزار
 باد شاه را بر حیانت کس واقف نگردان
 مگر آنک بر قبولیت کلی خود واقف کردی و اگر نه
 بر سلاک خود سعی میکنی بسجیح سخن گفتن
 انگاه کن که دانی که در کار کبر دشمن کمالست
 در نفس انسان سخن تو خود را بکفتار با فضل
 هر که نصیحت خورای میکند خود نصیحت
 دیگری محتاج است فریب دشمن مخور و غرور
 متاج مخور که این دام ز روی نهاده است و آن کلام
 طمع کن ده امروز راستایش خوش آید چون